

## ★ محدودیت انباشت وابسته

سؤال :

یکی از تحولاتی که شما در سالهای اخیر آنرا خاطر نشان کرده- اید ظهور پدیده ایست که شما آنرا، سرمایه مالی خود مختار در برخی از کشورهای وابسته سرمایه داری خوانده اید، از قبیل ایران، کشورهای عربی خلیج، برزیل و کره جنوبی اکنون چند سال از اظهارات شما می گذرد. آیا وقایع بعدی نظریات شما را تایید کرده اند؟ اگر پاسخ مثبت است آیا این پدیده مسائلی را رویاروی نظریه انقلاب مداوم نمسی گذارد؟

جواب :

معتقدم روندی که در سالهای اخیر دیده شده است صحت مشاهدات مرا کاملاً تصدیق کرده است. موارد بارز عبارتند از برزیل، مکزیک، کره جنوبی و ایران. کلیه شواهدی که از منابع مختلف در این کشورها جمع آوری شده اند، به نحو قاطعی به سود نظریه من است، در مورد کویت، عربستان سعودی و کشورهای خلیج مدارك كمکی توسط محمد جعفر تهیه شده در مقاله اش در مجله اینپراکور به چاپ رسیده است. در هنداين پدیده قدیمی تراست در کتابم بنام رکود دوم از گروه "بیرلا" نام برده ام که در مالکیت هندوستان است و در بیست کشور مختلف فعالیت می کند و بیش از ۲۰۰/۰۰۰ نفر در آن کار می کنند. ما در اینجا با بلوکسی از

سرما یه مواجهیم که گسترش عظیم تری از بعضی از بزرگترین واحد های انگلیسی دارد. مثالها ی زیاده تری میتوان افزود، گروه های مالی مکزیکی که در حول بانکه های بزرگ تمرکز یافته اند (بانک ملی مکزیک، بانک تجارت بانک مکزیک) که بیسش از سدکمپانی را کنترل می کنند، گروه خاشقی در عربستان سعودی. که بیش از یک میلیار دلار در اختیار دارد، گروه غیت فارون در عربستان سعودی، گروه مانتارا از وزیرزیل، گروه های رضائی، برخوردار خسرو شاهی در ایران و تعدادی بلوک عظیم در کره جنوبی و هنگ کنگ، البته که ملاحظیه دارده که در بعضی از این موارد درجه استقلال اینها از سرما یه امپریالیستی روشن نیست، و باید توسط مطالعه مشخص روی هر کدام روشن شود. ولی هنگامی که تاجر هنگ کنگی وانگ چونگ پو دومین کارخانه بزرگ ساعت سازی سویس (بولوا) را می خرد، که ملا آنگا راست که بمشابه عمل بعضی از شرکت های چند ملیتی امپریالیستی عمل نمی کند.

بسیاری از موارد فوق مثال های بارز سرما یه مالی هستند و هیچ راه دیگری برای توصیف آن ها وجود ندارد. برآستی اگر ما بخواهیم تصویر دقیقی از ساختار سرما یه داری جهانی در زمان حاضر ارائه کنیم می بایست واژه های جدیدتری بمیان آوریم. برای من که ملا روشن است که کشور های نظیر برزیل - مکزیک، کره جنوبی و آرژانتین را می باید " نیمه صنعتی " محسوب داشت بعنوان مثال :

صادرات صنعتی برزیل بطور فزاینده ای سهم بیشتری از بازار آمریکا ی لاتین را بخود اختصاص می دهد. البته صنعتی شدن اینگونه کشورها فقط در نتیجه ظهور سرما یه های مالی مستقل نبوده است. شرکت های چند ملیتی مختلف بشکل فزاینده ای در حال انتقال مراکز صنعتی خود به کشورهای کم توسعه یافته هستند چرا که دستمزدهای واقعی در آنجا

پائین تراست و قیمت مواد اولیه کمتر دچار تورم هستند همچنین در کتابیم رکود دوم خاطرنشان کرده ام که مدل فولکس واگن " بیتل " \* که پرفروش ترین ماشین در تاریخ صنعت اتومبیل سازیست دیگر در آلمان غربی تولید نمی شود بلکه حتی خود آلمان غربی نیز از ساخته های کارخانجات مکزیک و برزیل که اکنون سازنده اینگونه اتومبیل هستند استفاده می کند. امروزه تراکم کارگران صنعتی در منطقه شهری ساثوپولو بیشتر از مراکز صنعتی کشورهای سرمایه - داری پیشرفته است. بنابراین اظهار این نکته معقول است که کشورهای راکه " نیمه صنعتی " نام گذارده ایم در میان کشورهای نظیر اسپانیا و ایتالیا از یکسو و چاد ، مالی و یا پاراگوئه از سوی دیگر قرار دارند.

نتایج این تحول بسیار عمیق است. یکی از آن ها اینست که وزنه عینی پرولتاریا در انقلاب اینگونه کشورها بزرگتر از هرا انقلاب سوسیالیستی قبلی خواهد بود، حتی انقلاب روسیه ، چراکه در اینگونه کشورها جمعیت شهری بنقد اکثریت جمعیت کل را تشکیل می دهند و مزد بگیران بنقد اکثریت جمعیت فعال کشور هستند. در روسیه سال ۱۹۰۵ و یا ۱۹۱۷ چنین نبود. یکی از نتایج مهم دیگر اینست که این کشورها بشکل فزاینده ای نسبت به گذشته دچار بحران کلاسیک اشباع تولید هستند - و خواهند شد. عبارت دیگر آن ها بشکل رشد یا بنده ای آثار واپس ماندگی را با انکشاف سرمایه داری در مقیاس بزرگ ترکیب خواهند کرد. بدرستی عامل فوق یکی از عواملی است که زیرپای دیکتاتوری برزیل را خالی می کند و نقش تسریع \* اشاره به نوع مشهور ماشین فولکس واگن که به ایسن نام اشتها ر یافته است.

کننده‌ای در انقلاب ایران بازی کرد.  
البته در عین حال این پدیده را نباید تنها از یکسوزنگریست‌چرا که کاملاً آشکار است که در اغلب اوقات گروه‌های سرمایه مالی مستقل در کشورهای نیمه صنعتی تنها در شکاف‌هایی عمل می‌کنند که توسط چند ملیتی‌های امپریالیستی برای آن‌ها باقی گذاشته شده است. این مساله یکی از بازتاب‌های تداوم نقش وابسته آنها در اقتصاد جهانی سرمایه - داریست. افزون آنکه استفاده از واژه نیمه صنعتی ابتدا بدان مفهوم نیست که اینگونه کشورها " امپریالیست " و یا حتی " خرده امپریالیست " شده‌اند. چنان فرمول بندی بشدت گمراه کننده است، چرا که تفاوت بنیادی میان کشورهای امپریالیست و وابسته را تیره می‌کند. از یک دیدگاه، صنعتی شدن سریع اینگونه کشورها را (توسعه - یافته ترین کشورهای عقب افتاده) بیشتر از گذشته وابسته به امپریالیسم می‌سازد نه کمتر. آنها بیشتر وابسته به تکنولوژی امپریالیسم هستند و بیشتر در بازار جهانی امپریالیستی ادغام شده‌اند و بنا بر این بیشتر تحت انقیاد آن هستند. بخش‌های توسعه یافته بورژوازی ملی بیشتر و محکمتر به شرکت‌های چند ملیتی وابستگی یافته‌اند. در واقعیت، موفقیت‌های نسبی اقتصادی وابستگی آنها را به نظام اعتبار بین المللی بیشتر می‌سازد. افزون بر آنکه در مواردی که میان واحدهای امپریالیستی و صنایع نوپا در کشورهای وابسته بر سر بازار - بویژه در مواقع رکود نسبی و حتی کاهش معاملات در بازار جهانی جهانی برخوردی پیش می‌آید، کشورهای وابسته در برابر سیاستهای حمایتگرانه‌ی حکومت‌های امپریالیستی بشدت زخم پذیر میشوند. بعنوان مثال، صنایع نساجی هنگ کنگ بخاطر

امتناع کانادا از خرید کالاها و محدودیت‌هایی که کشور استرالیا برای ورود کالا تحمیل کرده، بشدت آسیب دید. در سال ۱۹۷۷ کشورهای بازار مشترک اروپا در صدد کاهش واردات شش رقم محصولات مهم صنعتی هنگ کنگ برآمدند. حتی ایالات متحده آمریکا که بزرگترین مصرف کننده کالاهای هنگ کنگ است تهدید کرد که سیاست‌های مشابهی در پیش خواهد گرفت. بخاطر وجود تناسب ناموزون نیروها میان کشورهای امپریالیستی و کشورهای "جهان سوم" کشورهای عقب افتاده معمولاً قادر نیستند که بشکل موثری سیاست‌های تلاقی جویانه‌ای علیه سیاست‌های تحمیلی کشورهای امپریالیستی اتخاذ کنند. بنابراین، بطور کلی آن‌ها تنها تاجایی قادر به توسعه صنایعی هستند که "سوراخهایی" را که توسط سرمایه امپریالیستی "خالی" مانده است، پر کنند. آن‌ها تنها بطور نسبی در موارد تولیدات حاشیه‌ای خواهند توانست تسلط امپریالیستی بر بازار را به رقابت به طلبند.

بهر حال، مهمترین مساله اینست که ساختار اجتماعی اینگونه کشورها هنوز با زتاب وابستگی آن‌هاست. مسائلی حل نشده ارضی، بیکاری گسترده در شهر و روستا، واپس‌ماندگی فرهنگی (بعنوان مثال میزان فوق العاده بالای بی سواد)، درجه حضور مداوم سلطه اقتصادی امپریالیستی و سایر عوامل بدان معناست که انقلاب آتی در این کشورها يك انقلاب مداوم خواهد بود و نه يك انقلاب سوسیالیستی ناب، اگرچه نمی‌توان بطور حتم گفت که در تمامی موارد تکالیف حل نشده، دمکراتیک ملی در فرآشد انقلاب نقش آغاز کننده، انقلاب را بازی خواهند کرد. بعلت وزنه طبقه کارگر در اینگونه کشورها بسیار محتمل است که خواست‌های

” ناب پرولتری ” آغازگر فرآشدا انقلاب باشند. اما حتی درچنین صورتی هم تکالیف حل نشده بورژوا - دمکراتیک بایستی بسرعت به پیشاپیش جبهه نبرد آورده شوند.

مجادلهٔ برخی از منقدان که معتقدند ما با ” تاکید زاید ” بر استقلال بخش‌های جدید سرمایه‌مالی نظریه انقلاب مداوم را بزیر سؤال کشیده‌ایم بیپوده است. کسانیکه چنین ادعائی را می‌کنند قراموش کرده‌اند که نظریه انقلاب مداوم توسط تروتسکی نخست برای کشوری فرموله شد که لنین آنرا یکی از کشورهای مهم امپریالیست زمان خود می‌دانست، یعنی روسیه. البته این حقیقت دارد که روسیه یکی از واپس مانده‌ترین کشورهای امپریالیستی بود و می‌توان گفت که روسیه تزاری در اوائل قرن بیستم در واقع ترکیبی از جنبه‌های یک کشور امپریالیستی با جنبه‌های یک کشور شبه- مستعمره بود. و البته این یک حقیقت آشکار است که روسیه یکی از شرکت‌کنندگان مهم در جنگ امپریالیستی بوده، افزون آنکه، ما ادعا نمی‌کنیم که در زمان حاضر کشورهای نظیر برزیل، آرژانتین و یا مکزیک چنین ترکیبی دارند و بهمین علت است که همواره فرمول ” خرده امپریالیسم ” را رد کرده‌ایم. بهر حال، سرمایه‌مالی مستقل مطمئنادر روسیه سال ۱۹۱۷ وجود داشت و اگر نظریه انقلاب مداوم در آنجا معتبر بود با اطمینان کامل می‌توان گفت که هیچ دلیل موجهی درست نیست که ظهور سرمایه‌مالی با توان کمتر در بعضی از کشورهای شبه مستعمره به یکباره نظریه انقلاب مداوم را از اعتبار ساقط کرده است. نکته‌غریبی که در این نوع انتقاد وجود دارد اینست که در اغلب حملاتی که بسه نظریه انقلاب مداوم انجام می‌گیرد نکته حرکتشان اینست که نظریه فوق به کشورهای که در اثر فرآشدا صنعتی

شدن دارای پرولتاریای شهری با اهمیت است قابل انطباق نیست. بلکه کاملاً برعکس آنان معتقدند که تروتسکی در تعمیم دادن این نظریه به کشورهای واپس مانده‌ای گسه پرولتاریای ناچیزی دارند اشتباه کرده است.

سؤال:

توضیح درباره این نکته بنظر کافی می‌رسد. چنانکه از محتوای کلام شما پیداست محدودیت‌های عینی چندی در فرآشد صنعتی شدن کشورهای نیمه‌صنعتی وجود دارد و بنا بر این محدودیت‌های عینی نیز در قابلیت آنها برای تغییر دادن کیفی ساختار اجتماعی این کشورها دیده می‌شود. اگر چنان محدودیت‌هایی نمی‌بود پاره‌ای از این کشورها حداقل از دیدگاه نظری می‌توانستند توسعه خود را تا حد مدرن شدن کامل و حل وظائف انقلاب بورژوازی (حداقل به همان میزانی که این وظایف در کشورهای کاملاً پیشرفته حل شده است) ادامه دهند. در چنین صورتی انقلاب "پرولتاری ناب" در دستور روز قرار می‌گیرد. در نتیجه نظریه انقلاب مداوم اعتبار خود را از دست می‌دهد. بنابراین، محدودیت‌های عینی نامبرده کدامند؟ چه عواملی کشورهای نظمی برزیل و یا بعضی از کشورهای اوپک را از تبدیل شدن کامل به یک کشور مدرن سرمایه‌داری باز می‌دارد.

جواب:

اجازه دهید با بررسی کشورهای اوپک آغاز کنم. در اینجا چندین عامل وجود دارد که بگونه‌ای جدی قابلیت این کشورها را برای آغاز یک فرآشد صنعتی شدن درازمدت سد می‌کند. برای شروع مساله، خاطر نشان می‌کنم که مسادر بین الملل چهارم بارها متذکر شده‌ایم گرایشی وجود دارد که بر اساس آن در انباشت فعلی نخیره‌های ارزی کشورهای

انقلاب مداوم در کشورهای ۲۷ / ۰۰۰

صادرکننده‌ی نفت بسیار اغراق می‌شود. در واقع، در دواثر امپریالیستی يك دروغ پردازی عمدی در این نکته بچشم می‌خورد. هدف ایدئولوژیکی این عمل کاملاً روشن است: آنها سعی می‌کردند (و هنوز می‌کنند) که کارگران کشورهای امپریالیستی را متقاعد سازند که گناه بخش اعظم رکود اقتصادی سالهای ۱۹۷۴-۵ به گردن شیخ‌های نفتی است و در نتیجه علت بحران اقتصادی کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری منشاء خارجی دارد. و تنها راه حل بحران به نحوی از انحاء نوعی ریاضت‌کشی و قناعت است. بعنوان مثال بانک جهانی بدو طی يك ادعای باورناکردنی اعلام کرده اعضای او يك بزودی ۶۵۰ میلیارد دلار نخایر ارزی انباشت خواهند کرد. منابع مشابهی اظهار کردند که اضافه درآمد کشورهای صادرکننده نفت در سال ۱۹۷۵ به مبلغ ۸۰ میلیارد دلار خواهد رسید. تمام این ارقام بشکل مستمری سیرنزولی طی کردند. بعنوان مثال رقم واقعی اضافه درآمد در سال ۱۹۷۵ به ۵۷ میلیارد دلار و در سال ۱۹۷۷ به ۲۱ میلیارد دلار پائین آمد.

اگر اغراق ناشی از دروغ پردازی درباره ثروت اعضای او يك را کنار بگذاریم. نخیره مالی که توسط افزایش عظیم قیمت نفت نصیب آن‌ها می‌شود برای تامین هزینه صنعتی کردن درازمدت کافی نخواهد بود. چنانچه به توازن پرداخت برخی از اینگونه کشورهای که از جمعیت قابل ملاحظه‌ای برخوردارند، از قبیل نیجریه، الجزایر، ایران، عراق و ونزوئلا نگاهی بیافکنیم درمی‌یابیم که در نتیجه هزینه گزاف واردات مورد نیاز برای تحقق برنامه صنعتی کردن همگی این کشورها، علیرغم درآمدهای نفتی، دچار کسری بوجه هستند.



در تحلیل نهائی، این واقعیت آماری ساده بازتاب واپس ماندگی اقتصادی و اجتماعی این کشورهاست. تقریباً تمامی آنها فاقد زیربنائی هستند که بتواند انکشاف صنعتی اصیلی را پشتیبانی نماید. بعنوان یادآوری يك مثال را در نظر بگیریم. اینگونه کشورها نیازمند هزینه گزافی هستند تا بتوانند شبکه‌های ارتباطی حمل و نقل را که در کشورهای پیشرفته صنعتی طی چندین دهه کامل شده است، ایجاد نمایند. عبارت دیگر ساختار اجتماعی عقب افتاده اینگونه کشورها دوگونه اثر منفی بر طرح صنعتی کردن آنها دارد: نخست تاسیسات زیربنائی سرمایه گذاری هنگفتی را لازم دارد، دوم این کشورها نیازمند واردات عظیم تکنولوژی، ماشین آلات و چیزهای دیگر مورد احتیاج هستند که خوششان قادر به تولید و تهیه آنها نیستند. مفهوم عبارات فوق این است که حتی صنعتی شدن محدودی که اکنون جریان دارد نمی‌تواند حفظ شود، گسترش عظیم آنها که جای خود دارد. مگر اینکه درآمد عظیم نفتی نه فقط برای چند سال آتی بلکه در طی چندین دهه به این کشورها سرآید.

اما دلایل بسیاری وجود دارد که تحقق چنین فرآشدهی را غیرممکن می‌سازد. یکی اینکه برخلاف گمان بسیاری از افراد رابطه دقیق فروش نفت و قیمت آن چندان مشخص نیست. بخش قابل ملاحظه‌ای از درآمد کشورهای اوپک در اثر بالارفتن قیمت واردات کالا و تکنولوژی و سقوط مستمر ارزش دلار و پوند استرلینگ از چنگشان بیرون خواهد آمد. البته طبقات حاکم کشورهای اوپک، بخوبی به این امر آگاهند و به همین علت دائماً تهدید می‌کنند که قیمت نفت را بموازات قیمت کالاهای صنعتی بالا خواهند

برد و یاراهای دیگری برای مقابله با کاهش درآمد  
هایشان خواهند یافت.

هر موفقیتی که این کشورها در این زمینه بدست آورند،  
صرفاً عامل دوم را شدت خواهد بخشید: از طریق جانشین  
ساختن تدریجی سایر منابع انرژی در درآمدت (ویا تلاش  
در کشف منابع نفتی جدید در سایر نقاط دنیا) که در نتیجه  
اضافه درآمد کشورهای نفتی را برای توسعه صنعتی کاهش  
خواهد داد. در درآمدت ترکیب این دو فرآشد سبب اشباع  
تولید و در نتیجه نزول نسبی قیمت نفت خواهد شد. از این  
رو کاملاً بعید بنظر میرسد که کشورهای اوپک طی زمان  
طولانی درآمدهای کافی برای تحقق یافتن فرآشد صنعتی  
شدن و مدرن شدن را بدست آورند. باز تکرار کنم که در  
تحلیل نهائی تمامی این مسائل تداوم وابستگی و انقیاد  
آنان به امپریالیزم را بازتاب می‌کند.

سرانجام، عامل دیگری نیز وجود دارد که می‌بایست آن  
را بحساب آورد. این عامل تکامل اقتصاد سرمایه‌داری  
بین‌المللی برکل است. در کتاب رکود دوم مستدل ساختم  
که سرمایه‌داری جهانی وارد یک دوران پر تلاطم و دیرپای  
رشد بی‌نهایت کند و حتی رکود شده است. تمامی مدارک  
موجود بر صدق این ادعا گواهند، و برآستی این امر یکی از  
عواملی بود که وخامت رکود ۷۰-۱۹۷۴ و بهبود بطی و  
متزلزل پی‌آمد آن را موجب شد. تحت این شرایط هرگونه  
پیشرفت واقعی در کارآئی کلی صنعتی کشورهای اوپک باعث  
تشدید بحران بخش‌های رقیب صنعتی در کشورهای امپریالیستی  
خواهد بود. این امر بنوبه خود باعث تشدید بحران عمومی  
اقتصادی شده و در نهایت برانکشاف صنعتی خود کشورهای  
اوپک تاثیر منفی برجای خواهد گذاشت. اقتصاد سرمایه-

انقلاب مداوم در کشورهای ۳۰ / ۰۰۰

داری بین المللی يك كلیت واحدی است . بنا بر این غیر ممکن است كه يك بخش از آن بشکل جدا گانه نسبت به كل ویا سایر بخشها توسعه و ترقی یابد . در تحلیل ما آمده است — و دوباره تمامی مدارك موجود صحت آنرا اثبات کرده اند — كه اقتصاد سرمایه داری جهانی ابداءسوی دوره ای از گسترش قابل توجه میل نمی کند . بلکه كاملا برعكس ركود بعدی ژرف تر بوده و دوران رونقها و بهبودها بشدت متزلزلتر و ناموزون تر خواهد بود . اکنون تحت شرایطی كه خدود کشورهای امپریالیستی در حفظ میزان رشد قابل ملاحظه با مشکلات فراوانی سردرگریافته ، بسیار مشکل است كه يك رونق مداوم صنعتی در کشورهای كمتر توسعه یافته و با اقتصاد بی پنیه را متصور شد . البته ممكن است استثنائات منفردی در دوره های بسیار کوتاه مدت به چشم بخورد ، اما تصور هر گونه رشدی در سطح وسیع كه ساختار اقتصادی — اجتماعی کشورهای " جهان سوم " را تغییر دهد ، بطوریکه انقلاب " پرولتری ناب " در دستور روز قرار گیرد ، مردود است .

حقیقت این مساله بانگاه سریعی به موفقیت این کشورها در بازار جهانی روشن خواهد شد . حداقل می توان گفت كه موفقیت این کشورها حاشیه ای است . مثالی میزنیم : صادرات كل کشورهای عضو بازار مشترك اروپا و برزیل ، هند و پاکستان طی سال های ۱۹۷۵ ، ۱۹۷۶ و ۱۹۷۷ بچار ركود شده و سیر نزولی پیموده است . من این مساله را در كتاب ركود دوم نشان داده ام ولی باز هم ایستگی تکرار دارد این سه کشور ، با جمعیتی در حدود ۸۰۰ میلیون نفر ، کمتر از کشور اتریش ، با جمعیتی در حدود ۸ میلیون نفر ، از کشور های بازار مشترك کالا خریداری کرده اند . دلیل این اختلاف شگفت انگیز چیست ؟ آشكار است ، مدل برزیلی

## انقلاب مداوم در کشورهای ۰۰۰ / ۳۱

” توسعه ” بر اساس استثماری هر چه بیشتر پرولتاریا و فقیر ساختن دهقانان استوار است . نتیجه این امر همانگونه که قبلاً متذکر شدم اینست که تنها یک پنجم جمعیت در بازار داخلی ادغام شده است . و این مساله بصورت آنچنان سدی برای برزیل شده است که نه تنها قابلیت جذب کالاهای کشورهای امپریالیستی را ندارد، بلکه بصورت مانع عمده ای در راه برنامه صنعتی شدن خود کشور نیز درآمده است . تمامی این مسائل در آخر به یک نکته ختم می شود : امپریالیسم قادر نیست که جمعیت کشورهای وابسته را از فقر و نکبت برهاند . پس اینگونه کشورها نمی توانند بعنوان بازاری مناسب برای صادرات جدید عظیم کشورهای امپریالیستی عمل کنند و یا برای صنعتی شدن گسترده اقتصاد خودشان .

تمامی نکات متعدد فوق را می توان بشکل زیر خلاصه کرد : تجدید ساختمان بازار جهانی آغاز شده است ، و هنوز ادامه دارد . یکی از اشکال این فرآیند اینست که برخی از توسعه یافته ترین کشورهای کم توسعه اکنون در حال تجربه میزان با اهمیتی از صنعتی شدن هستند که آنرا می توان نتیجه ترکیب دو گرایش دانست : نخست ، انتقال بعضی از مراکز تولیدی توسط سرمایه امپریالیستی به کشورهای وابسته ، دوم ، ظهور سرمایه مالی مستقل در بعضی از کشورها که علاقمند به تعقیب برنامه های صنعتی شدن هستند . ولی نظام در کل همچنان تحت انقیاد کشورهای امپریالیستی قرار دارد و هیچ نشانه ای که حاکی از دگرگونی این امر در مسائل مهم باشد درست نیست . بنا بر این محدودیت های مطلق بر سر راه برنامه های صنعتی شدن این کشورها وجود دارد ، و هیچ کدام از آنها - حداقل هیچ کشوری با جمعیت قابل ملاحظه - در تغییر از یک کشور نیمه صنعتی به یک کشور کاملاً صنعتی و

و کسب نتایج اقتصادی - اجتماعی که از آن ناشی می‌شود موفق نخواهد شد. بهر رو، در درون این چارچوب، لایق‌ات حاکم اینگونه کشورها نسبت به سالهای گذشته بر قسمت بزرگتری از سرمایه مستقل فرمان می‌رانند و این امر بدان معناست که آنها نسبت به قبل، از ارزش افزونه‌ای که در سطح جهانی تولید می‌شود سهم بیشتری نصیبشان می‌شود. انکار این امر انکاریک حقیقت آشکار زندگی است. ولی در عین حال هرگاه از این مساله چنین برداشت شود که کشورهای بزرگ وابسته در فرآیند تحول صنعتی به موفقیت دست خواهند یافت بطوریکه ساختار اجتماعی - اقتصادی این کشورها مشابه ساختار کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری خواهد گردید و در نتیجه تکالیف انقلاب بورژوائی حل خواهد شد و کشور مفروض همچون کشورهای فرانسه، آلمان و حتی اسپانیا مواجهه با يك انقلاب سوسیالیستی هستند، افتادن بدام يك تعمیم پوچ خواهد بود. که نتایج سیاسی مصیبت‌باری در پی خواهد داشت.